جلسه 1517

چهارشنبه 29/09/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

در رابطه با مطلب دیروز که عرض کردیم ظاهرا نقل مصباح الاصول از مرحوم آقای خوئی که در موارد شک در عصر و تعدد غسل اصالة الصحة جاری است، با توجه به اینکه در کتاب مبانی الاستنباط جلد 4 ص 378 که تقریر همین دوره هست صریحا فرموده اند که اصالة الصحة جاری نیست در مواردی که شک می کنیم در تحقق عصر بنابراینکه عصر مقوم غسل باشد، نتیجه می گیریم که قطعا نقل مصباح الاصول اشتباه است، و مرحوم آقای خوئی کما هو موافق لمبانیه اصالة الصحة را با توجه به اینکه شک در عنوان غسل می کنیم یا شک در صحت فعلیه غسل می کنیم بخاطر شک در انضمام غسله ثانیه، اصالة الصحة را جاری نمی داند. و لکن ما جاری می دانیم.

راجع به بحث دیروز به اینجا رسیدیم که اگر مردی خواهر زنش را بگیرید و احتمال بدهیم که زن اولش را طلاق داده است وخواهر او را گرفته است، اصالة الصحة جاری می شود در ازدواج مرد با این خواهر زنش. ولکن کشف نمی شود طلاق زوجه اولی، این اصل مثبت است.

اگر زوجیت زوجه اولی بالفعل هیچ اثری ندارد چون بالاخره زوجه اولی طلاق داده شده، حالا یا قبل از ازدواج با خواهر او یا بعدش، الان دیگر معلوم است که آن زوجه اولی زوجه این مرد نیست، ولو احتمال می دهیم که در هنگام ازدواج با خواهر او هنوز طلاق داده نشده بود و ما نیاز به اصالة الصحة داشتیم، اما شک در بقاء زوجیت زوجه اولی تا الان نداریم، خب مشکلی نیست. اما اگر شک در بقاء زوجیت زوجه اولی داشتیم، بقاء زوجیت او اثر دارد. مثلا در تقسیم ارث ببینیم کدام یک از این دو زوجه این مرد بودند در هنگام وفات او، تعارض می کند اصالة الصحة در ازدواج با این خواهر زوجه اولی با استصحاب بقاء زوجیت زوجه اولی و گفته شده که اینها با هم تساقط می کنند.

شبهه ای که مطرح کردیم این بود که تعارض بین دو دلیل لفظی است که حالا یا نسبت تباین است یا نسبت عموم و خصوص من وجه است، اما اگر یکی دلیلش لبی بود، دلیل لبی یعنی ما قطع پیدا کنیم از اجماع یا سیره به حکم شرعی. اگر ما قطع داریم به حکم شرعی، دیگر خطابی که ظاهر است در خلاف او ارزشی ندارد، چون ظهور بر خلاف علم وجدانی که معتبر نیست، واگر قطع نداریم به این حکم شرعی که دلیلش لبی است، خب إن الظن لایغنی من الحق شیئا، ما حکم نمی توانیم بکنیم برخلاف آن.

اصالة الصحة دلیلش لبی است، استصحاب دلیلش لفظی است، واین اشکال پیش می آید که اصالة الصحة در این مورد علم اجمالی در همین مثال که استصحاب بقاء زوجیت اولی و اصالة الصحة در زوجیت زوجه ثانیه تعارض می کنند، در این فرض اصالة الصحة یا دلیل قطعی دارد پس قطع پیدا می کنیم به اینکه حکم ضد او جعل نشده است، یا دلیل قطعی ندارد، پس ما نمی توانیم حکم بکنیم به جریان اصالة الصحة در این حال. عموم دلیل استصحاب جاری است بلامعارض. اگر دلیل بر استصحاب بناء عقلاء بود و دلیل بر اصالة الصحة هم بناء عقلاء بود، آن وقت می شد تعارض بین دو دلیل لبی، و معنایش این است که در اینجا ما نه سیره بر این طرف داریم ونه سیره بر آن طرف. اما دلیل استصحاب عموم صحیحه زراره است و این مشکل پیش می آید که این دلیل ظنی است دلیل ظنی الدلالة است علی الاقل، پس تعارض نمی کند با دلیل اصالة الصحة که دلیل لبی است.

ما تنها جوابی که تلاش کردیم به این شبهه بدهیم واین شبهه قویه است و ای کاش بیشتر به این شبهه پرداخته می شد و مغفول عنه قرار نمی گرفت، تنها جوابی که به ذهن ما می آید این است که بگوئیم: سیره بر این است که لولا المعارض یعنی لولا اینکه معارضی دارد در مورد علم اجمالی، بناء عقلاء بر اصالة الصحة است، و امضاء اصالة الصحة شرعا هم به همین نحو است که مقتضی برای اصالة الصحة هست لولا طرفیتها للعلم الاجمالی، ودلیل استصحاب هم به همین نحو است، دلیل استصحاب هم ظاهر است در جعل استصحاب لولا المعارض. یعنی عرف ولو بخاطر غفلت نوعیه با این دلیل لبی بر اصالة الصحة معامله دلیل لفظی می کند، یعنی کشف می کند از سیره عقلائیه بر اصالة الصحة و امضاء آن توسط شارع، امضاء یک حکمی را که لولا المعارض جاری هست، وهمین استظهار از عموم دلیل استصحاب هم می شود. طبعا در ظرف معارضه هر دو مبتلای به معارض هستند و ترجیح یکی بر دیگری می شود ترجیح بلامرجح.

و اینکه ما بگوئیم احتمال می دهیم که شارع در این حال اصالة الصحة را جعل نکرده باشد، ولی عموم دلیل استصحاب اقتضاء می کند که عموم دلیل استصحاب در طرف دیگر معارضه جعل شده باشد وتمسک به دلیل استصحاب می شود تمسک به دلیل با عدم علم به معارض.

جوابش همین است که بگوئیم ارتکاز عرفی این نیست ولو این ارتکاز عرفی ناشی باشد از غفلت نوعیه. فکر می کنند چون اصالة الصحة لولا المعارض مقتضی جریان دارد، شارع هم به همین نحو این را امضاء کرده است. پس کأنه شارع گفته است تجری اصالة الصحة لولا المعارض، همین استظهار در دلیل لفظی استصحاب هم هست که یجری الاستصحاب لولا المعارض. آنوقت در ظرف معارضه جریان یکی بر دیگری ترجیحی ندارد.

این تنها جوابی است که ما می توانیم بدهیم ولکن اعتراف می کنیم که این شبهه شبهه قویه است.

راجع به اصل این بحث که مثبتات اصالة الصحة حجت نیست، ما اصالة الصحة را اصل عملی عقلائی می دانیم که برای حفظ نظام عقلاء بناء می گذارند بر حمل فعل غیر بر صحت، نه از باب کاشفیت، ولکن عرض کردیم اگر هم کسی بگوید امارة عقلائیة، ولی باز هم مثبتاتش حجت نیست، چون ما دلیلی بر حجیت مثبتات اماره نداریم.

قبل از اینکه وارد ذکر سه مثال بشویم در رابطه با مثبتات اصالة الصحة، یک نکته ای عرض کنم:

ظاهرا در رابطه با آن بحث دیروز که شک می کند موکل در اینکه وکیل عملش صحیح بود یا نبود، آقای زنجانی نظرشان این است که اگر احتمال بدهیم بطلان فعل وکیل و نائب را از باب احتمال غفلت، بناء عقلاء بر اصالة الصحة است، آنوقت اصالة عدم الغفلة که شد راه باز می شود برای اینکه بگوئیم اماریه عقلائیه هم هست، اصالة عدم الغفلة که بشود راه باز می شود که کسانی بگویند اصل عدم غفلت حالت اماریت عقلائیه دارد. ولکن گفته می شود که ما اگر احتمال بدهیم که وکیل از روی تسامح یا از روی جهل به حکم عمل را صحیح انجام ندهد ما احراز نمی کنیم اصالة الصحة را. در واقع اصالة الصحة در فعل وکیل و نائب بازگشتش به اصالة عدم الغفلة است که اماره عقلائیه است یا اصل عقلائی است. چون معمولا افراد می روند سراغ کسی که مطمئن هستند در کار خودش تسامح نمی کند و عالم است به اینکه کار درست را چگونه انجام بدهد. سراغ کسانی که احتمال تسامح می دهند نمی روند، سراغ افرادی که احتمال ناآگاهی به احکام در موردشان باشد نمی روند، عقلاء می روند سراغ افراد مطمئن، آنها را وکیل می کننددر انجام کار یا نائب می گیرند برای انجام کار.
**اقول:** این مطلب اشکال دارد، اولا: ممکن است موکل در زمانی که رفت وکیل گرفت حواسش نبود یا مطمئن بود که او آدم ملتزمی است اهل تسامح نیست آگاه به مسائل است، بعدا دچار تردید شد، آیا خود این موکل و دیگران اصالة الصحة جاری نمی کنند؟ خود این موکل می نشیند این طرف و آن طرف می گوید ما وکیل گرفتیم برای اجراء صیغه طلاق، ولی حواسمان نبود که باید یک وکیلی بگیریم که توجه دارد به اینکه باید دو تا شاهد عادل شهود کنند صیغه طلاق را، نمی دانم چطور انجام داد این وکیل و این طلاق را چگونه اجراء کرد، بناء عقلاء و متشرعه بر اجراء اصالة الصحة نیست؟ انصافا احراز بناء مشکل نیست.

ثانیا: ما بحثمان در اغراض شخصیه عقلاء نیست که عقلاء در احکام شخصیه محکم کاری می کنند تا به هیچ وجه ضرر نکنند. بحث مقام احتجاج است، در مقام احتجاج به نظر می آید که عقلاء اعتماد می کنند به فعل وکیل که شک می کنند عملش صحیح است یا فاسد است. بله متهم نباشد به جوری که عملش بخواهد صحیح بشود خلاف عرف و عادت نباشد اصالة الصحة جاری می کنند، آن کسی که صحت عملش خلاف عرف است، یعنی متعارف این است که این آقا عمل را باطل انجام می دهد، خب آنجا ما مشکل داریم با بناء عقلاء بر اصالة الصحة. ولی جائی که اینطور نیست که احراز کنیم که متعارف و عادت این است که عمل را باطل انجام می دهد اینجا بعید نیست که در سیره عقلائیه در مقام احتجاج اصالة الصحة جاری بشود. شما وکیل می گیرید برایتان خرید و فروش می کند،یا برای ازدواج و طلاق، اینکه این وکیل واقعا شرائط را مراعات می کند این محرز نیست، ولکن اگر این کار را کردید در مقام احتجاج، احتجاج می کنند. بعد بیائید بگوئید که آقا احتمالا این عقد فاسد بود، خب شما می شوید مدعی. آن زنی که با او ازدواج کردید می گوید ثابت کن که این ازدواج فاسد بود. خب وکیل گرفت آمد عقد را خواند، من هم وکیل گرفتم او هم از طرف من عقد را قبول کرد، حالا این آقا می گوید من اعتماد ندارم به این وکیل چون شاید این عقد را درست انجام نداد؟ این انصافا خلاف بناء عقلاء هست.

برگردیم به آن سه مثالی که برای مثبتات اصالة الصحة مطرح شده است:

مثال اول: این است که اگر شک کنیم که ثمن این فرش خمر بود یا خلّ بود، مثمن معلوم است فرش است، ثمن معلوم نیست خلّ بود یا خمر.

به نظر ما اگر اختلاف بکنند بایع و مشتری، بایع بگوید کان الثمن خمرا تا فرش را تحویل ندهد، مشتری می گوید کان الثمن خلا تا فرش را تحویل بگیرد، انصاف این است که ما تأمل که می کنیم اختلاف سر دو نوع عقد است، اصالة الصحة ثابت نمی کند که عقد دوم واقع شد. اصالة الصحة در جائی است که نوع عقد مشخص است شک در شرائط آن داریم. مثلا گفته که بعتک هذا الفرش بهذا المایع، اختلاف سر این است که این مایع خمر بود یا خل بود. در نوع عقد اختلاف نیست، اختلاف در این است که این ثمن که یک مایع معینی است هل کان خمرا أو خلا. اما اگر اصلا اختلاف در نوع عقد است، یکی می گوید من گفتم بعتک هذا الفرش فی قبال یک بطری خمر، مشتری می گوید نه گفتی بعتک هذا الفرش در قبال یک بطری خل. اصلا اختلاف در نوع عقد است، ثابت نیست که اینجا اصالة الصحة جاری بشود. حالا اگر کسی گفت اصالة الصحة جای می شود در سیره عقلائیه، اما حداقل این است که ثابت نمی کند که ثمن خل بود.

سؤال وجواب: همین را عرض می کنم، اگر مایع معینی ثمن است اختلاف سر این بود که این خل بود یا خمر، بعید نیست اصالة الصحة جاری بشود اثرش این است که فرش را می دهند به مشتری. بله اینجا هم ثابت نمی شود که ثمن خل بود، ولی بعید نیست که اینجا بگویند یک عقد مشخصی بود تو ادعا می کنی ثمن فاقد شرائط بود، این را باید ثابت کنی و الا این فرش را می گیریم می دهیم به این مشتری. اما اگر اختلاف سر نوع عقد است، بایع می گوید گفتم این فرش را فروختم در مقابل یک لیتر خمر، چون هدفش این است که فرش را تحویل ندهد چون گران شده جوری می گوید که قاضی بگوید بیع باطل بود وفرش را تحویل ندهد، اما مشتری می گوید گفتی بعتک هذا الفرش به ازاء یک لیتر از خل. خب اینجا انصاف این است که حتی نمی توانیم ثابت کنیم که این فرش ملک مشتری است، چون امر دائر است بین دو نوع عقد، یک نوع عقد که معلوم الصحة است یک نوع عقد که معلوم البطلان است، نمی دانیم کدام یک از این دو عقد را انشاء کرده اند. اینجا ما احراز نکردیم اجراء اصالة الصحة را حتی برای اینکه بگویند مشتری این فرش را بردارد ببرد. ولو راجع به نوع ثمن اختلافشان هیچ اثری نداشته باشد و سر ثمن اصلا با هم نزاع ندارند فعلا، چون اگر خل بود تحویل گرفته بایع و اگر خمر هم بود تحویل گرفته است، سر او نزاع ندارند، نزاع سر این است که مبیع فرش بود در مقابل یک لیتر خل که مجبور بشود بایع فرش را تحویل بدهد، یا این مبیع فرش بود در مقابل بک لیتر خمر که اثرش این است که بایع می خواهد فرش را تحویل ندهد. خب در اینجا ثابت نیست که قاضی بگوید فرش را بدهید به این مشتری طبق اصالة الصحة. اما اگر ثمن معین است می گوید بعتک هذا الفرش بإزاء هذا المایع و کان ذلک المایع خمرا، و مشتری می گوید بله گفتی بعتک هذا الفرش بإزاء هذا المایع ولکن ذلک المایع کان خلا، فرش را بده. فرض هم کنید اختلاف در نوع آن مایع فعلا هیچ اثری ندارد، چون الان این مایع خل است، زمان بیع شاید خمر بود. اثر خمر بودن این ثمن در زمان بیع فقط این است که این مشتری را از این فرش محروم می کند، بعید نمی دانیم در اینجا اصالة الصحة جاری باشد.

پس در آن مثال اختلاف در نوع عقد که عرض کردیم به نظر ما اصالة الصحة جاری نیست، واختصاص به اینجا هم ندارد بعدا هم خواهیم گفت، اگر مالک خانه بگوید ما دیروز عقد اجاره بستیم اما من چی گفتم؟ گفتم آجرتک هذه الدار کل شهر بدرهم، بروید عروه را بخوانید در عروه گفته این عقد باطل است. مستأجر می گوید ببین شما دیروز که عقد اجاره را بستی گفتی آجرتک الدار سنة بدینار، حالا فرض هم کنید که هر دیناری دوازده درهم است چون بعضی وقتها دینار دوازده درهم بوده است، اختلاف سر مقدار اجرت نیست.

آقا! این مستأجر درست است ادعا می کند صحت عقد اجاره را، ولکن اصلا محور عقد اجاره یکی نیست، محور عقد اجاره این است که مالک می گوید گفتم آجرتک هذه الدار کل شهر بدرهم که فتوای صاحب عروه این است که این باطل است چون غرری است مدتش معلوم نیست، اما مستأجر می گوید نه، عقد اجاره را گفتی آجرتک هذه الدار سنة بدینار، غرری نیست و این اجاره صحیح است. قاضی چطور بگوید که آقای مستأجر! انشاءالله تو درست می گوئی چون این نوعی که مالک ادعا می کند نوع باطلی است؟! خب این مستأجر هم نوع دیگری را ادعا می کند باید اثبات کند، او باید اثبات کند نوع صحیح است. یک وقت اختلاف سر نوع نیست اختلاف سر شرائط صحت آن نوع است، بله، اما یک وقت اختلاف سر نوع عقد است، اگر این نوع عقد را بستیم باطل است اگر آن نوع عقد را بستیم صحیح است، اینجا برای ما واضح نیست جریان اصالة الصحة. طبعا نتیجه همین است که حداقل در فرض اختلاف این دو نفر محرز نیست جریان اصالة الصحة.

سؤال وجواب: ما در بعضی از موارد گفتیم در فرض تنازع، همه جا که نگفتیم، و الا اگر زن وشوهر بیایند همینجوری اختلاف کنند مرد بگوید ازدواج صیح نبود مرد بگوید صحیح بود آیا چون تنازع است اصالة الصحة جاری نمی شود؟ ما که این را نگفتیم. اما اگر اختلاف بکنند در نوع عقد، او بگوید نوع عقد ما آنطور بود دیگری بگوید نوع عقد ما طور دیگر بود، که این نوعی که مثلا این مالک ادعا می کند شرعا معلوم است که باطل است، آن نوعی که مستأجر ادعا می کند حکمش معلوم است که شرعا صحیح است. خب حرف این است که می گویند ثابت کن که این نوع عقد بود، نوعی که تو ادعا می کنی و انتخاب می کنی فرق می کند. مثل این می ماند که بایع می گوید که آقا من به تو خل فروختم در مقابل ده هزار تومان، مشتری می گوید تو به من خمر فروختی در مقابل ده هزار تومان، و هیچ نزاعی هم فرض کنید سر آن مبیع نیست الان، هر چه بوده تحویل داده شده و مصرف شده، اختلاف سر این ده هزار تومان است. خب واقعا باید ثابت کند بایع که خل فروخته است، و لااقل من الشک فی جریان اصالة الصحة.

حالا لو سلمنا که در این موردی که فعلا در مثال اول هست که اختلاف در این هست که بایع می گوید بعتک هذا الفرش بإزاء مقدار من الخمر و مشتری می گوید نخیر بعتنی هذا الفرش بإزاء مقدار من الخل، گفتیم اصالة الصحة جاری است ثابت می شود که این فرش ملک مشتری است، اما ثابت نمی کند که ثمن خل بوده است. یک وقت اثر ندارد خل بودن ثمن، چون هر چه بود تحویل داده شد، ثمن تحویل بایع داده شده و ادعایی سر ثمن نیست، خب اگر اصالة الصحة جاری بشود در این عقد ثابت می شود که این فرش ملک مشتری است. اما اگر اثر دارد ثمن بودن خل و خمر، اثرش این است که اگر ثمن خل باشد خب بایع می گوید خب ثمن را به من بده، یعنی بایع می گوید بعتک هذا الفرش بإزاء مقدار من الخمر، ولی مشتری که می گوید اشتریت منک هذا الفرش بإزاء مقدار من الخل یعنی شما در ذمه من مالک خل هستی. خب قاضی علم اجمالی پیدا می کند، می گوید یا این بیع ثمنش خمر بود پس این فرش ملک مشتری نیست، یا ثمنش خل بود پس این بایع مالک است خلّ مشتری را، ولو خودش برای اینکه انکار کند صحت بیع را می گوید ثمن خمر بود، ولی قاضی علم اجمالی دارید که یکی از این دو مال که نزد این مشتری است مال او نیست، یا این فرش یا آن خل. اگر ثمن خمر بود این فرش که اصالة الصحة جاری کردید و به مشتری دادید مال این مشتری نیست، واگر ثمن خل بود خب آن خلی که در خانه مشتری است وفرض کنیم ثمن شخصی بوده او مال او نیست. خب بعد این مشتری فوت می کند ورثه اش می آیند می گویند ما علم اجمالی داریم که یا این فرش مال پدرمان نبود یا آن خل. و این علم اجمالی حداقل منشأ می شود در این صورت تشکیک کنیم در قیام سیره بر اصالة الصحة، در این صورتی که اثر عملی دارد ثمن بودن خمر و خل. چون اصالة الصحة که ثابت نمی کند که ثمن خل بود، واین علم اجمالی منجز خواهد بود، بلکه منشأ می شود که تشکیک کنیم در قیام سیره بر حکم به صحت این بیع در این حال علم اجمالی. این راجع به مثال اول.

سؤال وجواب: ملاک اینکه این دو نوع عقد است یا یک نوع عقد است که حالاتش فرق می کند عرف است دیگر، شک هم بکنیم در این مطلب یعنی شک می کنیم در قیام سیره بر این مطلب. بله اگر شک کردیم در جریان اصالة الصحة، استصحاب می گوید این فرش مال بایع است و آن خل هم مال مشتری است، کلام این است که اگر اصالة الصحة بخواهد جاری بشود اصالة الصحة می گوید فرش مال مشتری است و استصحاب عدم ملکیة البایع للخل هم می گوید که بایع مالک خل نیست و این منشأ علم اجمالی می شود.

مثال دوم: همین مثالی است که اشاره کردیم، مالک می گوید: گفتم آجرتک الدار کل شهر بدرهم، مستأجر می گوید نخیر شما گفتی آجرتک الدار سنة بدینار. فرض هم کنید هر دیناری دوازده درهم است، فعلا بر این اساس مشی می کنیم که اختلافی در توزیع این اجرت به هر ماه پیش نیاید.

علامه در قواعد گفته فی تقدیم قول المستأجر نظر.

فخر المحققین و محقق کرکی توضیح که می دهند همین است، می گوید از یک طرف ممکن است بگوئیم قول مستأجر موافق با اصالة الصحة است. چون قول مالک این است که گفتم آجرتک کل شهر بدرهم و این اجاره غرریه است مدت در آن تعیین نشده، چون گفته هر ماه به یک درهم، ولی چند ماه اجاره بستید این خانه را. پس از یک طرف بگوئیم قول این مستأجر موافق اصالة الصحة است پس قول او مقدم است. از طرف دیگر آخه قول مدعی صحت در صورتی که مشتمل نباشد بر یک کلفت زائده و یک ادعاء زائد آنجا قولش مسموع است. مثل این می ماند که یکی بگوید آجرتک کل شهر بدینار، که اجاره باطل است، مستأجر بگوید نه تو گفتی آجرتک هذا الشهر بدینار. خب اینجا اصالة الصحة مستأجر ادعای زائدی در آن نیست. چون یک ماه می ماند در این خانه یک دینار می دهد، نسبت به این یک ماه ادعای زائدی ندارد. اما مالک می گوید نه اجاره باطل است تا همین یک ماه هم بیرون کند مستأجر را، اینجا ادعای زائدی نیست. اما در این مثالی که اختلاف است که مالک می گوید آجرتک کل شهر بدرهم و مستأجر می گوید آجرت هذه الدار سنة بدینار او می خواهد ادعای زائدی داشته باشد.

**اقول:** به نظر ما این توجیه فخر المحققین نمی تواند ناظر باشد به آنجایی که هر دیناری مساوی است با دوازده درهم. باید توضیح می دادند، چون دینارها مختلف بود، گاهی به هجده درهم هم می رسید، و گاهی می شد ده درهم، معمولا هر دیناری مساوی بود با ده درهم. گاهی درهم ارزان می شد، در روایت داریم که هر دیناری می شد هجده درهم. احتمال دارد مقصود فخر المحققین جائی است که هر دیناری ده درهم است. یعنی چه؟ یعنی این مستأجری که می گوید آجرتک سنة بدینار می خواهد بگوید که اجرت یک سال کمتر از آن چیزی است که تو می گوئی. اگر هر دیناری دوازده درهم باشد، نسبت به اجرت کلفت زائده نیست، مثل همان مثال می شود که ایشان فرمود. اما اگر فرض فخر المحققین این باشد که هر دیناری ده درهم است، مستأجر که می گوید یک سال اجاره کردم این خانه را به یک دینار، یعنی مجموعا ده درهم، مالک می گوید آجرتک کل شهر بدرهم یعنی مجموع یک سال می شود دوازده درهم. اینجا مستأجر مدعی صحت اجاره است، چون آجرتک کل شهر بدرهم بدرهم آن غرری است کل شهرش، چون مدت تعیین نشده است، ولکن اصالة الصحة به نحو مستأجر یک ادعای زائدی در آن هست، او می خواهد بگوید اجرت کمتر از آن مقداری است که تو می گوئی.

محقق کرکی هم گفته بابا اصلا بعید نیست بگوئیم اینجا جای اصالة الصحة نیست چون اینجا اختلاف در ارکان است. اصلا اختلاف دارند در ارکان عقد اجاره، الامور المعتبرة فی العقد لم یقع الاتفاق علیها. اول باید در ارکان عقد اختلاف نداشته باشند بعد بیائیم اگر در شرائط دیگر آن شک کنیم اصالة الصحة جاری کنیم.

این همان نکته ای است که ما عرض کردیم.

راجع به اصل اینکه این اجاره در آجرتک کل شهر بدرهم اصل این اجاره باطل است که علامه فرموده و صاحب عروه قائل است، یا صحیح است که آقای صدر در تعلیقه منهاج دارد، گفته چرا باطل باشد، آجرتک کل شهر بدرهم، تا هر وقت که این مستأجر ماند ماهی یک درهم می دهد، این یک نوع اجاره است غرر در آن نیست، یا قول سوم که قول آقای خوئی است که می گوید این اجاره انحلالی است، نسبت به ماه اول صحیح و نسبت به مازاد آن غرری و باطل است. خب ما باید طبق هر سه مبنا حساب کنیم ولذا طبق هر سه مبنا بحث کنیم ببینیم که آیا اینجا اصالة الصحة جاری می شود به نفع مستأجر و مشکل اصل مثبت دارد یا ندارد انشاء الله روز شنبه بحث می کنیم.